



پیغام عشق

قسمت هزار و شصتم





سلام بر زندگی. ابیات کلیدی و راه‌گشای بزرگان.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۳

زندگی تن مجو از عیسی‌ات

کام فرعونی مخواه از موسی‌ات

از فضای ایجادشده که در اثر تسلیم به وجود آمده، چیزی نخواهم و فقط حضور ناظر را حفظ کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۴

کمر به خدمت دل‌ها ببند چاکروار

که برگشاید در تو طریق آسراری

اگر به دیگران عشق بلاعوض بدهم و در ازای کاری که انجام داده‌ام، انتظاری نداشته باشم، از زندگی پاداش حضور و فضاگشایی را خواهم گرفت.

«بس کن شرح ترشان»، هرگاه خواستم که بدی و عیب دیگران را بازگو کنم و یا از دیگران انتقاد نمایم، فوراً این تک‌مصرع کلیدی را به خاطر بیاورم که «بس کن شرح ترشان» و غیبت و بدگویی را متوقف نمایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۰۶

ناموس مکن پیش آ، ای عاشق بیچاره

تا مرد نظر باشی نی مردم نظاره



انسان عاشق هیچ چاره‌ای ندارد جز این که نظاره‌گر ذهنش باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸۰

پُشت سوی لُعبت گلرنگ کُن

عقل در رنگ آورنده دَنگ کُن

جهان رنگارنگ بیرون، جهان خواستن‌های من ذهنی‌ست. باید این عقلِ خواستن‌ها را با نظاره بودن به ذهن گِیج کرد، تا نظر زنده‌ی زندگی را در این لحظه از دست ندهم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱

این سُکر بین هِلِ عقل را، وین نُقل بین هِلِ نُقل را

کُز بهر نان و بَقْل را، چندین نشاید ماجرا

به این فضای حضور توجه کنم و عقل من ذهنی را رها کنم. برای به‌دست آوردن جهان بیرون و مادیات، توجه خدایی‌ام را به هیچ قیمتی از دست ندهم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۴

می‌کُشد شیر قضا در پیشه‌ها

جان ما مشغول کار و پیشه‌ها

درحالی که لحظه‌به‌لحظه از عمر ما کم می‌شود ولی این من ذهنی، هنوز با مشغولیت‌های دنیایی از جمله پول، کار و سایر خودمشغولی‌ها عمر خودش را تلف می‌کند. درواقع ذهن ما با خودمشغولیِ ذهنی برای خودش زمان می‌خرد و نمی‌داند که



بزرگ‌ترین اشتباهِ عمرش را انجام می‌دهد و اگر همچنان در ذهنش بماند، تنها در لحظهٔ مرگ جسمی متوجه خواهد شد که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌است و دیگر خیلی دیر شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۶

گفت پیغمبر که هر که سرِ نهفت

زود گردد با مُراد خویش جُفت

در اوایل راه به کسی نگویم که گنج حضور گوش می‌دهم و نگویم دارم بر روی خودم کار می‌کنم؛ این کار موجب تسریع در زنده شدن به زندگی و مراد اصلی زودتر حاصل خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۵

نیم جان بستاند و صد جان دهد

آنکه در و همت نیاید آن دهد

با کمی درد هشیارانه و صبر، به حضور زنده خواهیم شد و شادی‌ای را حس خواهیم کرد که حتی ذهن تصور آن را ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

گر قضا صد بار، قصد جان کند

هم قضا جانت دهد، درمان کند

اگر قضای الهی هزاران بار من ذهنی‌ام را بکشد، نگران نباشم، چون این راه بیداری‌ست. قضای الهی به وسیلهٔ درد هشیارانه و کشتن من ذهنی، جهت زنده شدن به انسان‌ها کمک خواهد کرد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۸۹

چو یکدم نبیند جمال و جلالت

بگیرد ملالی ز جان و ز جایش

هرگاه متوجه شدم که ملول و غمگین هستم، این را یک نشانه و تلنگری برای خودم در نظر بگیرم و فوراً متوجه شوم که از مسیر حضور خارج شده‌ام و توجه‌ام را روی این لحظه و بر روی خودم نگه دارم.

در پایان نکته کلیدی:

حضور انسان‌ها در زندگی ما اتفاقی نیست؛ تمام اتفاقات مطابق لیاقت ما به وجود می‌آیند؛ یعنی خدا هر لحظه در بیرون مرکز ما را منعکس می‌کند.

شاد باشید.

ارادتمند، رسولی از سنندج



«شهوت من ذهنی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

زان نمی‌برد به سوی ذو الجلال

کو گمانی می‌برد خود را کمال

شهوت من ذهنی ابعاد مختلفی دارد، یک جا در کسب چیزهای بیش‌تر و بیش‌ترِ مادی‌ست و دقیقاً منشاگرفته از ویژگی‌های چهار مرغ ابراهیم است و به اشکال مختلف خودش را بروز می‌دهد تا با کسب اعتبار، داشتن اقلام مادی بیشتر، گرفتن تأیید و توجه، کمال‌طلبی و رسیدن به صفاتی مثل برتر، بهتر، قشنگ‌تر، مهربان‌تر، با فهم و شعورتر، داناتر، پولدارتر، معروف‌تر، دوست‌داشتنی‌تر و هزار صفت که پسوند «تر» به آن می‌چسباند، خودش را زنده نگه دارد و یک سر و گردن بالاتر از دیگران باشد.

اما بُعدی که به تازگی از شهوت من ذهنی‌ام شناسایی کردم، رنگی متفاوت از همه این برتر بودن‌ها داشت، شهوتی که شاید در نقطهٔ مقابل همهٔ آن ماسک‌های زیبا و دوست‌داشتنی باشد که همیشه سعی می‌کند به آن‌ها برسد، یا با داشتن آن‌ها زندگی بیرونی را از دید خود بهتر کند:

«شهوت خشم و بروز آن!»

در حال خواندن پیغام‌های عشق بودم و در میانهٔ جنگ و ستیزی درونی با من ذهنی که از هر سوراخی که پیدا می‌کرد سرش را بیرون می‌آورد تا دوباره باعث شود بدون فضاگشایی با عزیزی با خشم صحبت کنم. کاری به ماجرای رخ‌داده ندارم، مهم نیست من ذهنی‌ام خودش را به آب و آتش می‌زند تا به من بقبولاند حق داشتیم تند صحبت کنم چون آن نفر فلان فکر را کرد یا فلان طور حرف زد! حالا با تمام وجودم به این حرف ایمان آورده‌ام که خودم و فقط خودم و باز هم صددرصد فقط خودم مسئول هشیاری خودم در این لحظه و رفتارم و عکس‌العمل‌هایم هستم و لاغیر.



با رسیدن به بیت:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

پس سلیمان اندرونه راست کرد

دل بر آن شهوت که بودش کرد سرد

ناگهان کلمه «شهوت» جلو چشمم پررنگ شد. شهوت خشم! شهوت بروز عصبانیت! شهوت گرگی که میل به دریدن دارد! میل من ذهنی فقط به کسب چیزهای به ظاهر مادی و چسباندن آن‌ها به خودش نیست، بلکه از هر چیزی کسب هویت و انرژی می‌کند.

شهوت بروز خشم و عصبانیت شاید مخرب‌ترین نوع از واکنش‌های من ذهنی باشد که خیلی از اوقات توسط خیلی از آدم‌ها آزاد شده و الگوی درد، رنجش، خشم، ناراحتی، کینه و بغض را در جامعه گسترش می‌دهد. حداقل در مورد خودم این را می‌دانم، در مورد دیگران حق اظهار نظر ندارم، الله اعلم.

اما لحظه‌ای که شهوتش را دیدم که دندان‌هایش را برای حمله‌های مکرر تیز می‌کند تا بندگان خدا را بدرَد، پشتم لرزید. منی که تازه کلی فکر می‌کنم آدم آرام و مهربانی هستم و تا جایی که بتوانم به دیگران کمک می‌کنم، در پاره‌ای از موارد که من ذهنی‌ام فرصت گیر می‌آورد، وحشی‌تر و درنده‌خوتر از هر حیوان وحشی می‌شود و به راحتی و بدون ذره‌ای رحم و شفقت، طرف مقابل را با کلام مورد آزار قرار می‌دهد.

حال چطور است که من، همین من با این گرگ درنده درونم، به حال بیرون و اوضاع و احوال، افسوس می‌خورم و گاهی هم تحت تأثیر قرین‌های بیرونی و من ذهنی خودم، گرگ‌های بیرون را ملامت می‌کنم! نه خیر عزیز من، چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است! اگر مردی، گرگ درونت را بکُش، یا حداقل ساکتش کن، آبی از فضای گشوده شده روی شهوت درنده خویی‌اش بریز و اندرونه را صاف کن، حقیقتاً و از ته دل بخواه که درونت صاف و یکدست شود تا آن



وقت تاج سلیمانی ات بی هیچ تلاش خارجی تو، با «کن فکان» الهی صاف شود، وگرنه با زور من ذهنی، همچنان کج و معوج روی فرق سرت زار خواهد زد!

آن وقت است که خرد زندگی در عشق و آرامش و شادی بی سبب، از تو به تمام جهان سرازیر می شود و شاید آبی باشد روی آتش خشم خیلی از آدم‌ها که من ذهنی شان به هزاران شکل، افسار پاره کرده و همگی دارند از هم‌دیگر انرژی و حیات را می‌دزدند.

منسوب به نظامی

خدایا چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

مریم از تهران

«به نام خدا»

در برنامه ۹۳۵ آقای شهبازی این جمله را فرمودند که «سبک زندگی با خرد کل» و این متن مقایسه‌ای است بین این سبک زندگی با سبک زندگی با عقل جزوی یا من ذهنی.

به طور کلی می‌توانیم روابط خود را در این جهان به چهار دسته تقسیم کنیم:

۱: در رابطه با خود

۲: در رابطه با دیگران

۳: در رابطه با خدا

۴: در رابطه با جهان و طبیعت

۱: در رابطه با خود در سبک زندگی با خرد کل ما خود را به عنوان امتداد خداوند و از جنس او شناسایی می‌کنیم که لایق کرامت و بزرگواری‌ست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

من از عدم زادم تو را بر تخت بنهادم تو را

آینه ای دادم تو را باشد که با ما خو کنی

اما در رابطه با خود براساس من ذهنی ما خود را به عنوان هشیاری جسمی و ذهنی شناسایی کرده و در زندان ذهن پردرد و افسرده می‌مانیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۱

جان، همه روز از لگدکوب خیال

وز زیان و سود، وز خوف زوال

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۲

نی صفا می ماندش، نی لطف و فر

نی به سوی آسمان، راه سفر

۲: در رابطه با دیگران براساس سبک زندگی با خرد کل، ما همان یک هشیاری الهی و زندگی را در همه انسان‌ها شناسایی کرده و احساس جدایی نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۶

منبسط بودیم و یک جوهر همه

بی سر و بی پا بدیم، آن سر همه

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۷

یک گهر بودیم همچون آفتاب

بی گره بودیم و صافی همچو آب

در رابطه با دیگران براساس من‌ذهنی ما انسان‌ها را جدای از خود می‌دانیم و مدام با مسئله‌سازی و مانع‌بینی و دشمن‌سازی، روابط خود را با دیگران به درد می‌اندازیم.

۳: در رابطه با خدا براساس خرد کل انسان در درون خود خدای خود را می‌یابد و یک هشیاری الهی سراسر رحمت اندر رحمت را تجربه می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۳

نقش من از چشم تو آواز داد

که منم تو، تو منی در اتحاد

اما در رابطه با خدا براساس من‌ذهنی اعتقاد به یک خدای ذهنی و بیرونی که از بچگی ما را از او ترسانیده‌اند. (در داستان سلطان محمود و غلام هندو)

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۹۸

من همی لرزیدمی از بیم تو

غافل از اکرام و از تعظیم تو

۴: در رابطه با طبیعت و جهان بیرون براساس سبک زندگی و خرد کل، انسان موحد و عاشق بر کل هستی عشق می‌ورزد و در حال پخش عشق و لطف و آبادانی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

آمد شرابی رایگان، زان رحمت، ای همسایگان

وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر ولد

ای دل ازین سرمست شو، هر جا روی سرمست رو

تو دیگران را مست کن تا او تو را دیگر دهد



اما در رابطه با طبیعت و جهان بیرون براساس سبک زندگی با عقل جزوی و من ذهنی، انسان مدام به تخریب طبیعت و خرابی در جهان بیرون می‌پردازد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۱

کژرو و شب‌کور و زشت و زهرناک

پیشه او خستن اجسام پاک

با تشکر

خانم طاووس از تهران

با درود و تقدیم احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و همراهان محترم گنج حضور.

«روزن»

مولانا در ترجیع شمارهٔ چهل و سوم، ذهن «من دار» را به خانهٔ دودناکی تشبیه کرده است که نه چشم دل ما در این فضای دودآلود قادر به دیدن حقیقت است و نه به راحتی می توان در این فضا نفس کشید.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شمارهٔ ۴۳

زین دودناک خانه گشادند روزنی

شد دود و، اندر آمد خورشید روشنی

آن خانه چیست؟ سینه، و آن دود چیست؟ فکر

ز اندیشه گشت عیش تو اشکسته گردنی

دود در این جا همان دردهای مرکز ماست که بر اثر فکرهای من دار و همانیدگی با چیزهای این جهانی به وجود آمده است. از نشانه های بودن دود در خانه مان، جبر بودن در ذهن و فکرهای مسلسل وار است که دست از سر ما بر نمی دارد. از عوارض همانیده شدن و گذاشتن آن ها در مرکزمان نیز می توان به عدم تشخیص راه درست یعنی فضاگشایی از راه غلط یعنی مقاومت و قضاوت و همچنین تبدیل عیش ذاتی مان به غم و اندوه اشاره کرد.

اگر این دود به قدری زیاد شود که ادامهٔ زندگی برای ما تقریباً غیرممکن شود، احتمالاً به فکر جستن راه چاره جهت کم کردن دود و باز کردن روزن بیفتیم.



با شنیدن پیغام مولانا و پیاده کردن آن در زندگی‌مان، انگشت اشاره را به سمت خودمان برمی‌گردانیم و می‌پذیریم ما پندار کمال داریم.

این پذیرش باعث می‌شود ما در مقابل زندگی سر فرود آوریم و ضرورت بیدار شدن از خواب ذهن برایمان مسجل می‌شود. در این صورت است که ما مسئولیت قبول می‌کنیم و شروع به کار کردن روی خودمان می‌کنیم.

از اقداماتی که می‌توانیم برای رسیدن به مقصودمان انجام دهیم، اولین و مهم‌ترین آن‌ها این است که قدم اول را درست برداریم یعنی در این لحظه فضاگشایی کنیم. با این کار می‌فهمیم اتفاقات و آنچه ذهن نشان می‌دهد، شوخی خداوند است.

همچنین به عدم توانایی ذهن و عجله‌اش در کار تبدیل پی می‌بریم. بنابراین، فضاگشایی و درد هشیارانه کشیدن و توکل به نیروی «کن‌فکان» خداوند را سرلوحه این کار قرار می‌دهیم.

از یک طرف «من ذهنی در ما نفوذ کرده و خلاصی از عادت‌هایش به این سادگی نیست» ولی از طرف دیگر کار رهایی از من ذهنی تنها به دست ما می‌تواند صورت گیرد:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره روی معشوقه نگر

این به دستِ توست، بشنو ای پدر

جایگزین کردن عادت‌ها، از اقدامات مهم دیگری است که می‌تواند در راه انداختن همانیدگی‌ها مؤثر باشد.



حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۳۲

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

از جمله این جایگزینی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

■ جایگزین کردن «نمی‌دانم» به جای «می‌دانم».

■ به جای این که در مقابل زندگی و راندن آفلین از مرکزمان ناز کنیم، باید در مقابل دعوت هرچیزی که می‌خواهد به مرکز ما بیاید ناز کنیم.

■ سکوت به جای حرّافی؛ هر وقت خواستیم حرف بی‌مورد بزنیم، به جایش فقط شکر کنیم.

■ خواندن ابیات به جای اغیار؛ یعنی هرچیزی که ما را به سمت این جهان می‌کشاند.

■ به جای این که در یک رابطه دو نفره، از من‌ذهنی خودمان دفاع کنیم و تقویتش کنیم، این دشمن درونی‌مان را تضعیف کنیم و بگذاریم خدا در هریک از ما حرف بزند و عمل کند.

■ به جای این که به هرچه ذهنمان نشان می‌دهد بها دهیم، آن را بی‌ارزش بدانیم و جدی نگیریم.

■ کاهش خود به جای افزایش؛ مثلاً پیش‌دستی در سلام کردن به دیگران، عذرخواهی از فرزندان و همسرمان و یا دوستان‌مان در موقع بروز اشتباه.

■ انداختن دردها مثل رنجش از کسی به جای ادامه رنجش.

■ پرداختن به مرده خود به جای مرده دیگران.



■ گنجاندن ساعاتی برای ورزش در برنامهٔ روزانه به جای عادت‌های قدیمی و دیدن آثار آن بر حال جسمی و روحی مان مثلاً پس از چند ماه.

■ تغییر رژیم غذایی فعلی با یک رژیم علمی و استاندارد.

■ ترک عادت خریدهای بی‌مورد؛ پس از چند ماه می‌بینیم که خیلی از خریدها اصلاً ضرورتی ندارد.

■ جایگزین کردن فضاگشایی به جای فضا بندی و تمرین این کار در طول روز؛ مثلاً عادت کرده‌ایم که اگر کسی با ما درشت صحبت کرد، ما هم با او درشت‌تر صحبت کنیم، از این به بعد در این موارد زبانمان را گاز بگیریم و فقط سکوت کنیم، بعد از مدتی حالات این کار را خواهیم چشید.

■ به جای این که انتظار داشته باشیم قوانین و مقررات به نفع ما تغییر کنند، ما خودمان را با قوانین تطبیق دهیم.

■ به جای سؤال کردن و مقاومت پذیرش داشته باشیم؛ به جای این که بخواهیم سعی کنیم با ذهن مان خدا را بفهمیم و درباره‌اش بحث کنیم، صبر کنیم و از اثبات خدا و اصل مان با دانسته‌های ذهنی مان پرهیز کنیم.

■ شکر کردن در مواقع از دست دادن همانیدگی‌ها به جای شکایت.

■ کارهای خودمان را با الگوهای برگرفته‌شده از این ابیات ارزیابی کنیم، به جای مقایسهٔ کارهای خودمان با دیگران.

■ جایگزین کردن درد هشیارانه کشیدن به جای دردهای بی‌هوده خوردن.

■ جایگزین کردن قبلهٔ مردن به من ذهنی به جای قبلهٔ همانیدگی‌ها.

■ ترک ناز کردن به زندگی و اظهار نیاز به راهنمایی زندگی.



به تدریج که این جایگزینی‌ها در ما نهادینه می‌شود، روزن باز می‌شود و همانیدگی‌های زیادی که باعث ایجاد دود زیادی در مرکزمان می‌شد از وجودمان رخت برمی‌بندند و مقدمات کار تبدیل فراهم خواهد شد.

با تشکر

علی از دانمارک



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و هم‌راهان بیدار.

پیام خود را که موفق به ارتباط تلفنی با برنامه گنج حضور نشدم را با دوستانم به اشتراک می‌گذارم. «برنامه ۸۵۶»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۶

گفتم که عهد بستم وز عهد بد برستم

گفتا چگونه بندی، چیزی که من شکستم

برنامه امروز مرا با خود روبرو کرد. بسیار درگیر پندار کمال هستم. پندار کمال من پس از آشنایی با برنامه ارزشمند گنج حضور، از راه مودیانۀ دیگری، گندم انبارم را می‌دزدد و مانع باز شدن مرکز می‌شود. در برنامه‌های دیگر نیز استاد عزیزم، به کرات در این مورد سخن گفته بودند و شعر پندار کمال را شرح داده بودند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلَّتِي بَتَّرَ زِ پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال

اما شروع برنامه با غزلی که به صراحت، رسیدن به حضور را از راه ذهن منع می‌کرد و چنان محکم از زبان زندگی سخن می‌گفت که همه چیز در دستان توانمند من است، جایی برای هیچ ابهام و کژفهمی برایم باقی نگذاشت. بارها خود را در میدان مقایسه‌ای با دیگران، کم دیده‌ام و در راه زنده شدن به خداوند نیز همان آفات از در دیگری به سراغم آمده‌اند.

پیام‌های نوشته شده خود را با پیام‌های دوستان مقایسه کرده و صدایی در درون مرا از نوشتن منع می‌کرد که در میان انبوه پیام‌های برخاسته از حضور و شکفته در باغ زندگی، پیام تو که یک من‌ذهنی بزرگ هستی، چه فایده‌ای دارد جز

این که می‌خواهی خود را از این طریق بیان کنی!



اما به توصیه استاد عزیزم از راه باز نماندم، پیام‌های خود را هرچند ناقص، هرچند کم‌جان، نوشتم و لنگ‌لنگان خود را تا این برنامه کشاندم، هرچند که بودن در این راه را با جان و دل دوست دارم و آرزوی قلبی من پیوستن به دریای بی‌نهایت و ابدیت خداوند است، اما صدای بی‌امان ذهنم که یک‌ریز و پی‌درپی نواقصم را در مقابلم می‌گرفت تا راضی شوم که لایق هدیه خداوند نیستم، نایی برایم باقی نگذاشته بود تا این که برنامه «۸۵۶» چون چراغی پر نور، نور امید را در دلم روشن کرد. دیگر از خشم، حسادت، قضاوت و مقاومت و احساس سنگ و شکست و هزاران چیزی که مرا از راه باز می‌دارند، گله‌ای ندارم. شرط تسلیم است و گشودن فضا، حتی در اطراف تمام این حال‌های به‌ظاهر بد که دیگر باید از بد و خوب کردن آن‌ها، برهم چراکه بسیار خود را جدی گرفته‌ام و نمی‌دانم که همه‌چیز در دستان قدرتمند خداوند است. تمام آن‌چه پیش می‌آید به خواست و اراده اوست تا خود آن‌گونه که خود می‌داند مرا به دریای خود وصل گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نفس بر دل دگر داغی نهم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

با آگاهی از این مسئله مهم، در ذهن را که ممکن است از راه دیگری وارد شود و مرا به کاهلی و تنبلی بیندازد و بگوید خوب اشکال ندارد تو همین هستی دیگر، حالا ان شاءالله به حضور هم زنده خواهی شد، می‌بندم و با تلاش و کوشش خود بندگی خود را به جا می‌آورم که:



حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۴۸

گر چه وصالش نه به کوشش دهند

هر قدر ای دل که توانی بکوش

هزاران هزار بار خداوند مهربانم را سپاس می گویم که قرین مرا اشعار مولانا، آقای شهبازی و برنامه ارزشمند گنج حضور و تمام دوستان عزیزم که همه در این راه به یک سو و یک جهت حرکت می کنند، قرار داد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا با تو قرین شد دست جانم

هر جا که روم، به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد

بر خاک نیم، بر آسمانم

با احترام سرور از شیراز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com